



دانش نیک سبب نیک منش نیک

دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و دانش دینی

پژوهشی در شناخت زرتشت

بخش چهارم: آرش برخی از واژه‌ها در گاتهای زرتشت

فکر دوم

در فرگرد یکم از این بخش اشاره ای داشتیم به نا سازگاری میان برگردانهای گوناگون گاتهای زرتشت، در این راستا سودمند دانسته شد که سنجش فشرده ای میان چند برگردان انجام دهیم. چکیده ی سخن این بود که برای آغاز یابی و رسیدن به ناب اندیشه های زرتشت تنها دانستن زبان اوستایی و زبانزدهای آن زبان بسنده نیست، ژرفای چَم برخی از واژه ها در سرودهای زرتشت فرا تر از بُرد اندیشه ی یک زبانشناس است، بنا بر این باید با رازگونگی آن زبان نیز آشنا بود، برای نمونه بسیاری از اروپاییان و برخی از فرزندگان ایرانی واژه ی **سپنتا** را با **مقدس** تازی برابر دانسته و **امشاسپندان** زرتشت را **نامیرندگان مقدس** برگردان کرده اند، این برگردان از سوی بسیاری دیگر از دانش پژوهان ایرانی ناروا دانسته شده است، چرا که به آدمی می توان گفت **مقدس** ولی نامیرندگانی را که همکاران خداوندند نمی توان **مقدس** نامید، در همین راستا **سپنتا مئنیو** را نیز به **خرد مقدس** برگردان کرده اند ، چنان که گویی دوگونه از خرد در کار است

که یکی مقدس و دیگری نا مقدس است. این ناروایی از نا آشنایی به درونمایه ی واژه ها سرچشمه می گیرد: { قدس برابر پاک، و مقدس برابر پاکیزه است. سینتا در چَم فزاینده است و نباید به پاک یا پاکیزه برگردانده شود. فزاینده‌گی چیزی است و پاکیزگی چیز دیگر.. }. و سر انجام آن بخش را با فرازی از سخنان شمس تبریزی پایان بردیم که گفت: عرصه سخن بس تنگ است، عرصه معنی فراخ است، از سخن پیش تر آ، تا فراخی بینی و عرصه بینی.

در این بخش می خواهیم نگاهی داشته باشیم به برخی از واژه های رازگونه ای که در سرود های زرتشت آمده اند، امید اینکه این ارمغان، جویندگان دانش را بکار آید.

اهورا یا اهوره ahoora از ریشه ی « آه ».

این واژه از سوی بیشتر اوستا شناسان در چَم: سرور هستی، آفریدگار بزرگ- هستی بخش- داور هستی- و خداوند جان و خرد برگردان شده است.

اشو زرتشت دادار آفریدگار را گاه « اهورا »، گاه « مزدا » و گاه با همکرد هردو نام: « اهورا مزدا » نامیده است.

برخی از پژوهشگران مانند میلز Mills گمان برده اند که « اهورا Ahura » برآمده از ریشه ی « یهوه Yahovah » است! ولی برجسته ترین گاتها شناسان جهان این گمان را نادرست شمرده و هیچ پیوندی میان « اهورا » و « یهوه » ندیده اند.

اهورا و « دنوا » یا « دیو » هر دو در میان تبارهای کهن آریایی گرامی داشته می شدند، دیوپرستان همان کسانی بودند که زرتشت در سرود سی و دوم خود ستیزی سخت را با آنان آغاز کرد و « دیو » را خوار شمرد.

این « دیو » یا (Daeva) در زبان گاتهای همان است که در زبان سانسکریت (Divas) - در زبان یونانی Zeus - در زبان لاتین Deus یا Jupiter - در زبان ایتالیایی Dio - در زبان آلمانی Teus - در زبان فرانسوی Dieu - و در زبان انگلیسی The Diety گفته شده است. واژه های « divine و divinity » نیز از همین ریشه اند.

شاخه ای از آریاها که دیو یسنان {ستایگران دیو} بودند در ادامه ی کوچ خود به هند رسیدند و تا به امروز دنوا یا دیو را می پرستند.

شک نیست که زرتشت باورهای مهری را می شناخته و از برخی از زبانزدهای آن آیین کهن ایرانی بهره گرفته است، ولی نگاه زرتشت به جهان، نگرشی استوار بر « اندیشه » و « خرد » است، بی هیچ نشانی از انگاره و پندار که در آیین مهری به فراوانی یافت می

شود. در آنجا ژروان زاینده ی اورمزد و اهریمن است. اهریمن همان اندازه تواناست که اورمزد، همین برابری در توانمندی دو خدای نیک و بد است که جهان تاریک را در برابر جهان روشن برپا می دارد تا برابری (= تعادل) را در هستی پاس بدارد.

زرتشت اینگونه پندارهای بیمارگونه را بها نداد و به آنها پشت نمود، او تاریکی را در برابر روشنایی، و آن دو را آفریده ی دو خدای نیک و بد ندانست، چرا که از دید زرتشت تاریکی و روشنایی دو بایسته ی زندگی اند همانگونه که دشتک (= جنین) نه ماه در زهدان مادر زندگی می کند { که بیگمان جای روشنی نیست }، پس از نه ماه پا به جهان روشن می گذارد، اگر تاریکی را یک پدیده ی اهریمنی بدانیم آنگاه به این برآیند خواهیم رسید که بیخ و بُن آدمی برآمده از جایگاه اهریمن است!!.. و یا ریشه ی درخت را که در ژرفای تاریکی گسترده می شود تا رویش و بالش درخت را در جهان روشن فراهم آورد چگونه می توان اهریمنی شمرد؟ مگر میوه ی درخت که در پرتو خورشید خوشاب می شود، مایه ی رویش و بالش خود را از بخش تاریک زیر زمین بدست نیاورده است؟.. زرتشت تاریکی و روشنایی را دو پدیده از یک بُن دانست و به « یگانگی» روی آورد. این یگانگی در هستی شناسی زرتشت از جنس آن « احدیتی » نیست که در دین های ابراهیمی بویژه در اسلام دیده می شود، این یگانگی، همان « یک » است که در پویشی نا ایستا در کار « بسیار» شدن، و همان بسیار است که پیوسته در کار یک شدن است .

دکتر محمد مقدم نشان داده است که برگردان نام اهورا مزدا در پارسی امروز همان «خداوند جان و خرد» است. زرتشت، خرد را والاترین فروزه ی آدمی، و سرچشمه ی آن را « خرد ناب » می داند. در چنین چشم اندازی است که در اورمزد یشت ششمین نام خدا « خرد » و هفتمین نام او « خردمند» آمده است . به این بند از هرمزد یشت برگردان استاد دکتر جلیل دوستخواه نگاه می کنیم:

5

زرتشت گفت :

ای اهوره مزدای اَشَوَن!

مرا از نام خویش که بزرگتر و بهتر و زیباتر از هر چیز و به روز پسین ، کار آمدتر و پیروزمند تر و چاره بخش تر است و بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان { دُرَوَند } چیره شود ، بیگاهان ...

6

3

... تا من بر همه ی دیوان و مردمان { دُرَوَند } پیروز شوم، تا من بر همه ی جادوان و پریان چیره شوم، تا هیچ کس نتواند بر من چیره شود: نه دیوان و نه مردمان { دُرَوَند } و نه جادوان و نه پریان.

7

آنگاه اهوره مزدا گفت:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

یکم: منم سرچشمه ی دانش و آگاهی

دوم: منم بخشنده ی گله و رَمه

سوم: منم توانا

چهارم: منم بهترین اَشَه (= هنجار هستی - سامانِ جهان)

پنجم: منم نشانِ همه ی دَهشهای نیکِ اَشَه نژادِ مزدا آفریده

ششم: منم خِرَد

هفتم: منم خِرَدَمَند

هشتم: منم دانایی

نهم: منم دانا

8

دهم: منم وَرجاوندی

یازدهم: منم وَرجاوند

دوازدهم: منم اهوره

سیزدهم: منم زورمندترین

چهاردهم: منم دور از دسترس دشمن

پانزدهم: منم شکست نا پذیر

شانزدهم: منم به یاد دارنده ی پاداش هر کسی

4

هفدهم: منم نگهبان

هیجدهم: منم همه را پزشک

نوزدهم: منم آفریدگار

بیستم: منم نامیردار به مزدا

در همین جا بایسته ی یاد آوری است که اهورا مزدای زرتشت هرگز لب به سخن نمی گشاید، آنچه که در بالا آورده شد از اوستای دوران ساسانی است و کاری به آموزه های زرتشت ندارد.

اشو زرتشت در هستی شناسی خود نخست از اهورا (هستی بخش یا سرور هستی) و سپس از مزدا (دانش بزرگ یا همه دانا) سخن می گوید، و سپس شش فروزه و یا گوهر خداوندی را که نگهدارنده و پاسدار هستی اند بترتیب زیر بر می شمارد و هر یک را در جای خود می ستاید.

1- وهومنَ vohumana: این واژه از دو بهر «وهو» در چَم: (خوب- نیکو) و «منه mana» که سپس تر (منش) گردید پدید آمده و نزدیک به 140 بار در گاتها بکار رفته است. در گاتها در چَم: میان میان ها - نیک منشی - نیک نهادی - و خرد هستی بکار رفته است.

این واژه گاه به پیکر وهیشتامن آمده که یک واژه ی دوبهری است، بهر نخست آن وه در چَم برترین و والاترین، و بهر دوم مَن در چَم منش و خرد، و همکرد این دو می شود والاترین اندیشه و یا برترین منش. وهیشتامن گوهر خرد و خرد جهانساز است.

2 - اشا - asha این واژه گاه به پیکر اشا که برآمده از زبان اوستایی، و گاه به پیکر آرتا Arta که برآمده از پارسی باستان است بیش از 180 بار در گاتها بکار رفته و تَرزبانان (= مترجمین) هر یک به گونه ای آن را برگردان کرده اند ولی آنچه که از پذیرش بیشتر کارشناسان برخوردار است: هنجار هستی - ریتم کیهانی - نیروی پیشرفت دهنده ی جهان - بهترین راستی - نیروی سامان بخش جهان و جز اینها است. شاید بتوان آن را با Norm- rule- order در زبان انگلیسی و Ordo در زبان یونانی برابر دانست.

اگر چه اشا یکی از پرتوهای اهورا مزدا است، ولی گاه با خود اهورا مزدا این همان می شود چنانچه در اورمزد یشت می گوید: منم بهترین آشه

اشا یا آرتا تراویده از خردِ دادار، و همان " آسا " یا قانون داداری است، ولی باید هشیار بود که با سرنوشت این همان دانسته نشود، اهورا مزدای زرتشت خدای سرنوشت ساز نیست، او سامان بخش جَهش و جُنُبش گیتی است. زایش و میرش جانداران، رویش و بالش گیاهان، و پویش و چرخش گیهان، و گردش بهار و تابستان و پاییز و زمستان، همه زیر فرمان همین آرتا یا هنجار همگانی بسر می برند. در وداها نیز به این گذران های به سامان ریتا گفته شده است، که وارون آن، انریتا در چَم نه ریتا یا نه بسامان است.

در وداها ریتا درسه چَم یا آرش (= معنی) به کار رفته است: نخست: کیهان و جهان، دوم: آمیغ یا حقیقت و سوم آسای رفتاری یا (قانون اخلاقی).

در یسنا 44 زرتشت در بیست بند پیایی از اهورا مزدا در باره ی چگونگی اشا که همان هنجار هستی است، پرسش می کند. و همین پرسشهای بی پاسخ، برتری جهان بینی زرتشت را در سنجش با وداها نشان می دهند. در وداها نگاه بیشتر بسوی گذران های یکسان و یکنواخت است، ولی در گات ها، گذران ها خود از آسا یا قانون که همان اشا باشد پیروی می کنند. واژه هایی چون رایت انگلیسی و دروای فرانسوی بر پایه همین چَم از آرتای اوستایی شناخته شده اند. به چیزی راست و درست می توان گفت که با آسا یا قانون برابر باشد.

از آنجا که پرسشهای زرتشت در سرود چهل و چهارم یسنا می تواند ما را به دریافت درونمایه، و کرد و کار اشا راهبری کند، همه ی این سرود را از برگردان دکتر حسین وحیدی در اینجا می آوریم:

44/1

ای مزدا اهورا،

این از تو می پرسم ،

پرسشم را باز گوی،

چگونه دلدادگان تو با فروتنی، ترا بشناسند؟

کی راه را ،

به دوستی چون من می آموزی؟

و کی در پرتو راستی دلخواه،

مرا یاری می کنی تا اندیشه ی نیک به سوی ما آید؟

44/2

ای مزدا اهورا،

این از تو می پرسم،

پرسشتم را باز گوی،

چیست سر آغاز و سرچشمه ی بهترین زندگیا

و کسی که در پی آن کوشاست،

چه پاداشی می یابد؟

و آنکه برگزیده ی همگان است، { برای دریافت چگونگی این برگزیدگی نگاه کنید به سرود بیست و نهم یسنا }

چگونه در پرتو راستی،

پاک، دوست و چاره ساز زندگی،

ونگهبان همه ی کارهای مینوی است؟

44/3

ای مزدا اهورا،

این از تو می پرسم، پاسخم را باز گوی ،

کیست در آغاز،

آفریدگار و پدر راستی؟

چه کسی به خورشید و ستارگان،

راه پیمودن نموده است ، { کیست گذارنده ی راه خورشید و ستارگان }

کیست که از او ،

ماه، گاه در افزایش و گاه در کاهش است؟

ای مزدا،

من خواهان دانستن اینها و بسی چیزهای دیگرم.

44/4

ای مزدا اهورا،

این از تو می پرسم،

پرسشتم را باز گوی،

کیست آنکه،

زمین را در پایین و آسمان بی نشیب را در بالا

نگاه داشته است؟

کیست آنکه آب و گیاه را آفریده است؟

کیست آنکه،

به باد و ابر تیره تند روی داده است؟

و کیست آنکه،

اندیشه ی نیک را پدیدار ساخته است؟

44/5

ای مزدا اهورا،

این از تو می پرسم،

پرسشتم را باز گوی،

کدامین استاد هنرمند،

روشنایی و تاریکی را می آفریند؟

کدامین استاد،

خواب و بیداری را پدید می آورد؟

کیست آنکه بامداد و و نیمروز و شب را می نمایاند،

چه کسی دانا را

به انجام بایسته های خود فرا می خواند؟

44/6

ای اهورا ،

این از تو می پرسم ،

پرسشتم را باز گوی ،

آیا آنچه را که می گویم و می آموزم ،

همه بر راستی درست است؟

آیا پارسایی ، با گُنش خود

راستی را می افزایشد؟

و در پرتو اندیشه ی نیک ،

شهریاری ترا پدیدار می گرداند؟

ای مزدا ،

برای چه کسی این جهان بارور و شادی بخش را آفریدی؟

44/7

ای مزدا اهورا ،

این از تو می پرسم ،

پرسشتم را باز گوی ،

چه کسی ،

توانایی مینویی را همراه با پارسایی بیافریدی؟

چه کسی با فرز انگی ،

پسر را دوستدار پدر کرد؟

من می گویم

با این پرسشها و با اندیشه ی پاک ،
ترا که آفریدگار همه هستی بشناسم.

44/8

ای مزدا اهورا،
این از تو می پرسم ،
پرسشتم را باز گوی،
من که به آموزشهای تو می اندیشم ،
و با اندیشه ی نیک سخنانی می پرسم،
چگونه در پرتو راستی،
به رسایی زندگی دست یابم.
و از آرامش و شادمانی روان برخوردارگردم؟

44/9

ای مزدا اهورا
این از تو می پرسم ،
پرسشتم را باز گوی،
چگونه یابش (= وجدان) خود را پاک گردانم و آن را نیاز تو
کنم؟
تا با سر سپردگی به تو
و با دانشی که در پرتو شهریاری تو می آموزم ،
و با توانایی مینویی،
و با راستی و اندیشه ی نیک،
به بارگاه تو راه جویم؟

44/10

ای مزدا اهورا ،
این از تو می پرسم،
پرسشم را بازگوی،
چیست آن آیین تو
که برای جهانیان بهترین است؟
و همگام با راستی،
جهان را پیش می برد، و در پرتو پارسایی،
کارهای ما را به سوی راستی راه می نماید؟
من با خواست و دانش خود ،
به سوی تو و آیین تو روی می آورم.

44 /11

ای مزدا اهورا ،
این از تو می پرسم ،
پرسشم را بازگوی،
چگونه پارسایی،
به کسانی که آیین ترا آموخته اند فرا خواهد رسید؟
من برای این کار
نخستین کسی هستم که از سوی تو برگزیده
شده ام، { برای دانستن چگونگی این برگزیدگی بنگرید به سرود بیست و نهم }
و من رهروان آیین ترا دوست و دیگران را
دشمن دارم.

44/12

ای اهورا ،

این از تو می پرسم

پرسشتم را باز گوی،

از میان کسانی که من با آنها سخن می دارم،

چه کسی راستگوار است و چه کسی دروند؟

و من به چه کسی روی کنم؟

آن که بدی دیده ،

یا آنکه به بدی گراییده است ؟

و چگونه آن دروندی را ،

که در برابر بخشایشهای تو با من می ستیزد، بد

نشمارم؟

44 /13

ای اهورا مزدا،

این از تو می پرسم ،

پرسشتم را باز گوی،

چگونه خود را از دروغ دوربداریم؟

و چگونه از آنها که نا فرمانند،

و برای پیوند با راستی و پیروی از آن نمی کوشند،

و به همپرسی با اندیشه ی نیک نمی گرایند کناره

بگیریم؟

44/14

ای مزدا اهورا ،
این از تو می پرسم ،
پرسشتم را باز گوی ،
چگونه دروغ را بدست راستی بسپاریم؟
تا با آموزش سخن و پیام اندیشه انگیز تو،
پاک گردد،
و از این راه،
به دروندان شکست سخت آید،
و فریب و آزار آنان از میان برخیزد.

44/15

این از تو می پرسم ،
پرسشتم را باز گوی،
چون تو توانایی که در پرتو راستی،
پناه راستان باشی،
هنگامی دو گروه ناساز بهم می رسند،
برابر آیینی که بر نهاده ای ،
به کدامیک از این دو گروه و در کجا،
پیروزی می بخشی ؟

44/16

ای مزدا اهورا ،
این از تو می پرسم،
پرسشتم را باز گوی،

آن کس که در پرتو آموزشهای تو
به پیروزی می رسد،
و پناه مردمان می گردد کیست؟
آن راهبر دانای چاره ساز زندگی را به من
بنمای،

و سروش و اندیشه ی نیک را ،
به او و به هر کس که خواستاری،
ارزانی بدار،

44/17

ای مزدا اهورا ،
این از تو می پرسم،
پرسشم را بازگویی،
چگونه با رهنمود تو،
شورمهر ترا دریابم و به تو بپیوندم؟
تا سخنانم بر دلها نشیند،
و با پیامی که از راستی بر می خیزد،
مردمان را،

به سوی رسایی و جاودانگی رهنما گردم؟.

44/18

ای مزدا اهورا،
این از تو می پرسم ،
پرسشم را باز گوی،

چگونه در پرتو راستی ،
نیروهای دهگانه ی برونی و درونی من ،
زایا و نیرومند و فروزان گردد؟
تا با آنها رسایی و جاودانگی را دریابم ،
و آن دو را نیاز مردمان گردانم.

44/19

ای اهورا ،
این از تو می پرسم ،
پرسشتم را بازگوی ،
زمانی که نیازمندی با سخنانی راستین
نزد کسی می رود ،
و آن کس پاداش بایسته به او نمی دهد ،
سزای کنونی این کس چیست؟
من از آنچه در انجام به او خواهد رسید ، آگاهم.

44/ 20

ای مزدا ، این را نیز می پرسم،
چگونه دیویسنان می توانند شهریاری نیک
باشند؟
آنهایی که،

با یاری کرپانها و کاویها و اسیخش ، (از پیشوایان دیو یسنی و دشمن سرسخت زرتشت)
جهان را به خشم و آزار کشانده اند،
و مردمان را به ناله و فغان درآورده اند،

هیچگاه بر پایه ی راستی نبوده اند.

در نخستین گامه در می یابیم که وارون دیگر بخشهای اوستا، که گاه گفتگوهای دوستانه ای میان اهورا مزدا و زرتشت در میان است، در اینجا، تنها زرتشت است که شیفتگانه سخن می گوید و می پرسد، بی آنکه پاسخی از سوی اهورا مزدا دریافت کرده باشد! اهورامزدای زرتشت نه گوشی برای دهان او است، و نه زبان دارد که پاسخگوی پرسشهای اندیشه انگیز او باشد، این زرتشت است که باید از راه ژرف نگری در کار گیهان، و پژوهش در تکه تکه های هستی، پاسخ پرسشهای بیشمار خود را پیدا کند. اهورا مزدا همواره خاموش است، و این بزرگترین شاهکار زرتشت است، خدایی که سخن بگوید باید هم گوش داشته باشد که بشنود، و هم زبان داشته باشد که بگوید، چنین خدایی خواه نا خواه به دیگر فروزه های آدمی نیز آراسته می گردد و آغاز می کند به خشم ورزیدن - کینه جستن - مهرورزیدن - از گناه مردمان چشم پوشیدن - توانمندیهای خود را به رُخ مردمان کشیدن - رشک ورزیدن... و سرانجام مانند الله: قهار می شود - جبار می شود - مُنْتَقِم می شود - ذُو مُنْتَقِم می شود - مُدِل می شود - مَکَار می شود - الرَّحْمَان می شود کِشْتی می سازد - جاده می سازد - خانه می سازد - سنگ پرانی می کند - امر و نهی می کند.. یا مانند یهوه در تورات: همانند یک باغبان درخت می کارد، همانند یک کوزه گر: گل آدم را از خاک زمین می سرشتد و در بینی وی روح حیات می دمَد. پیدایش باب دوم آیه 7

مانند یک مهندس پهنای زمین را اندازه می گیرد، مانند بنایان ریسمان اندازه گیری را می کشد.. . پایه های زمین را برسنگ زاویه استوار می سازد، دریاها را به درها مسدود می کند. ایوب 4: 38

همانند آدم در باغ راه می رود، صدای پایش در باغ شنیده می شود، و در یکی از همین گشت و گذارها به گناه آدم پی می برد و در می یابد که آدم فرمان او را شکسته و از میوه درخت دانش خورده است. پیدایش 3: 8

برای دیدن شهر زیبای بابل از آسمان فرود می آید و از برج بابل بالا می خزد و از شکوه و بزرگی این برج به هراس می افتد!! و برای ویران کردنش نیرنگ می زند!! و کاری می کند که کارگران و بنایان زبان یکدیگر را درنیابند! و برای ویران کردن آنچه که مردمان ساخته اند، مورچگان را می فرستد که بیخ و بُن اش را بجوند و بنیادش را براندازند!! پیدایش 5: 11

با دست خود درب کشتی را پشت سر نوح می بندد. پیدایش 7: 16

در بلوطستان ممری درپیکر مردی به ابراهیم برمی خورد، ابراهیم او را به خیمه اش فرا می خواند و به نوکران فرمان می دهد آب بیاورند تا خدا « پاهایش را بشوید » و سپس بره ای بریان می کند و دو تایی به خوراک و نوشاک می نشینند. پیدایش 18: 1

در هستی شناسی زرتشت چنین خدایی نه خدا است و نه سزاوارستایش!!، به سخن دیگر، این خدا نیست که باید آدم گونه شود، خدای آدم گونه، نه به تمامی آدم است و نه به تمامی خدا، باشنده ای نا تمام و خرد ستیز است که از ژرفای اندیشه های بیمار کیش بانان سر برون کشیده تا راه را بر فرا پویی مردمان ببندد، این آدمی است که باید در پرتو خرد و اندیشه ی نیک خداگونه شود تا بتواند با کار و کوشش، و با راستکاری و پیمانداری، دستیار خدا در کار آفرینش جهان باشد، و زمین را جشنگاهی بسازد برای خود و برای آب و خاک و گیاه و جانور. این آدمی است که باید پارسایی پیشه کند و خود را به پایگاه خدایی برساند نه اینکه خدا را همانند خود خوار و زبون کند، و دست و پایش را به بند سُهش های تتی و روانی ببندد. اهورا مزدای زرتشت به زبان مردمان سخن نمی گوید، او به زبان هستی سخن می گوید، هر تکه ای از جهان هستی "واژه ای" از واژه های ناب خدا است، رویش و بالش گیاهان، زایش و میرش جانداران، جهش و جنبش گیهان، پوشش نا ایستای هستی، چرخه نو به نو شونده ی زمین و زمان، نغمه ی دلنواز پرندگان، آذرخش و تُندر، خروش خیزابه های دریا، بازیگوشیهای باد در میان شاخ و برگ درختان، پُر شدن و خالی شدن ماه، فرا پویی و فرو پویی خورشید، ریزش برگها بهنگام خزان، خنده های شادی بخش کودکان، و... همه واژه های خوش آهنگ خدایند، این ماییم که باید زبان شیرین خدا را بیاموزیم و واژه واژه هایش را بنیوشیم. زرتشت در پی آموختن این زبان است.

از همان بند یکم این سرود دانسته می شود که در نگرش زرتشت، پیوند آدمی با آفریدگار، از گونه ی پیوند خالق و مخلوق، یا عابد و معبود در دینهای ابراهیمی نیست، از جنس پیوند میان دلداده و دلدار است، زرتشت خود را بنده ی خدا نمی داند و پیشانی بر خاک نمی سایید، او خود را دوست خدا می نامد:

سرش راست بر شد چو سرو بلند بگفتار خوب و خرد کاربند شاهنامه

زرتشت در برابر این دوست نا دیده و این دلدار دلفروز، شیفتگانه فروتن می شود و می کوشد تا او را آنچنان که هست بشناسد، ولی آیا از راه خرد و اندیشه ی نیک می توان به گوهر هستی بخش خدا پی برد؟ در پاسخ به این پرسش فردوسی بزرگ با زبان شیوای خود بیاری ما می شتابد:

به نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه بر نگذرد

خداوند نام و خداوند رای خداوند روزی ده و رهنمای
 خداوند کیوان و گردون سپهر فروزنده ی ماه و ناهید و مهر
 زنام و نشان و گمان برتر است نگارنده ی بر شده گوهر است
 به بینندگان، آفریننده را نبینی، مرنجان، دو بیننده را
 نیابد بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه
 سخن هر چه زین گوهران بگذرد نیابد بدو راه جان و خرد
 خرد گر سخن برگزیند همی همان برگزیند که بیند همی
 ستودن نداند کس او را چو هست میان بندگی را ببایدت بست
 بدین آلت رای و جان و روان ستود آفریننده را کی توان
 به هستیش باید که خستو شوی زگفتار بیگار به یکسو شوی

در نخستین بند این سروده ی زیبا، سخن از **خداوند** در میان است، نه **خدا**. برخی از زبان شناسان واژه ی **خدا** را ساخته شده از «**خود**» و «**آی**» دانسته، و گفته اند که **خدا** از پیش **خود** آمده است. و برخی دیگر مانند پرفسور منوچهر جمالی آن را برآمده از همکرد دو واژه ی «**خوا**» در **چَم تخم** و «**داتا**» در **چَم دهنده** و زاینده دانسته اند. ولی **خداوند** در همه جا در **چَم دارنده**، **دهنده** و **بخشنده** آمده است. **بخشنده** نیز در اینجا، در **چَم چشم** پوشی از گناه، و نا دیده گرفتن ناراستکاری نیست، در **چَم دهندگی** و **آفرینش** و افزایش است. با این دریافت از واژه **خداوند**، سخن فردوسی اینگونه دریافت می شود که: به نام آن که **جان و خرد از او است**، او هم **دهنده ی جان و خرد**، و هم **دارنده ی جان و خرد** است. در **هُرمزد یشت** هم دیدیم که اهورا مزدا می گوید: **منم خرد - منم خردمند - منم افزاینده ترین خرد - منم دانایی - منم دانا - هستی بخش نام من است - بزرگ دانا نام من است - همه بینا نام من است**.

نکته ی بسیار شایان ژرف نگری در این بخش از سروده ی فردوسی این است که چند جا واژه ی «**نام**» را بکار برده، یک جا آن را با **نشان** و جای دیگر با «**رای**» همراه کرده است. **نام و نشان** همان است که بر چیزها و ساخته ها و پدیده ها و کسان می گذارند تا آنها را از هم باز شناسند. از **نام و نشان برتر بودن**، بدین آرش است که ما کارمایه های بسنده برای شناخت گوهر هستی بخش خدا نداریم. واژه «**رای**» در **چَم خواهندگی** است، پس: "**خداوند نام و خداوند رای**"، برابر است با **خداوند دارنده** و

دهنده ی شناسایی و خوانندگی . جای دیگر " نام " را با " جایگاه " همراه کرده است . نام همراه با جایگاه را که همان « مکان » باشد، می توان « زمان » بشمار آورد که واژه ی گهان در پارسی هر دو را فرا می گیرد. " گاه " یا " گه " در پارسی هم در چم زمان است و هم در چم جای (= مکان)، و همدایش این دو می شود: گهان، ولی چون عربها نمی توانند وات " گ " را بر زبان جاری کنند، ما پارسی گویان نیز برای اینکه بندگی و کوچکی خود را نسبت به عربها نشان دهیم، " گهان " را " جهان " می گوئیم، همانگونه که بزرگمهر را بوذرجمهر - گرگانی را جرجانی و اوگ را اوج می گوئیم تا مبدا عربها از ما برنجد! .. فردوسی با بازی کردن با این واژه ها می خواهد بما بگوید: آن که را که خواهان شناختنش هستی ، فراسوی نام و نشان و گمان است، نمی توان برای خدا نامی آورد و گفت: خدا این است، و یا نشانه ای داد و گفت: خدا چنین است.

خرد را و جان را همی سنجد او در اندیشه ی سخته کی گنجد او

آدمی با جان و خرد، و روان نا توان خود، توان ستایش خدا را ندارد { ستایش و ستودن در زبان پارسی برابر با تعریف کردن عربی است) بنا براین باید از گفتار بیهوده ای که ما را به جایی نمی رساند دست برداریم و بباوریم که خدا هست. این باور داشتن به هستی خدا هرگز بدین آرش نیست که گفته شود: من از راه خرد و برهان خدا را شناختم، بدان گونه هم نیست که بگوئیم من خدا را « می پذیرم »! .. چرا که « پذیرفتن » پی آیند سنجیدن و شناختن است، و سنجش خود دنباله ی برهان آوری است . بنا براین من اگر بگویم که خدا را می پذیرم، درست مانند آن است که گفته باشم : من از راه خرد و اندیشه و سنجش و برهان آوری سرشت و گوهر خدا را شناختم. پس:

به هستیش باید که خستو شوی زگفتار بیگار به یکسو شوی

واژه ی " خستو " در زبان پارسی برابر « اعتراف کردن » و « اقرار نمودن » در زبان عربی است . در برابر این هستی بخش بزرگ، باید فروتن شد و آنگونه گفتارهای کودکانه را کنار گذاشت که: این میز را که ساخته است؟ درودگر! درود گر را که ساخته است؟ خدا! خدا را که ساخته است؟؟ ... و یا: « اگر خدا بر هر کاری توانا است آیا می تواند سنگی آنچنان بزرگ بیافریند که خود نتواند بجناندش؟! » .. فردوسی به پیروی از زرتشت می گوید از اینگونه گفتارهای بیهوده باید که یکسو شوی. از سوی دیگر گرایش به سوی خدا اگر برای این باشد که در پناه او از گزند باد و باران روزگاری هراس بمانیم، این یک گرایش سود جویانه است که گرونده را بجایی نخواهد رساند و سودی بدست نخواهد آمد. گرویدن به خدا باید شیفتگانه و از ژرفای دل باشد همانگونه که زرتشت نشان می دهد، نه برای بدست آوردن سود و دور ماندن از زیان. بگفته ی جبران

خلیل جبران: هنگامی که می خواهی به بلندای کوه مقدس فرا روی، تنها برای این برو که رفته باشی، نه برای اینکه چیزی خواسته باشی.

زرتشت از نخستین بند این سرود نشان می دهد که گرایش او به اهورا مزدا، گرایشی شیفتگانه و از ژرفای دل است، او در پی این نیست که در پناه یزدان از گزند باد و باران روزگار دور بماند، به سخن دیگر، پیوند او با اهورا مزدا، پیوندی سوداگرانه برای بده بستان با خدا و بدست آوردن «سود» نیست، از جنس پیوندی است که میان دل داده و دلدار برپا می شود.

در بند دوم می خواهد بداند: چیست سرآغاز و سرچشمه ی بهترین زندگی؟. زرتشت در پی آن نیست که سرچشمه ی زندگی جانوری را بشناسد، او در پی ارزشهای پیش پا افتاده نیست، بگفته ی مولوی بلخی:

زین نان و آب چرخ که سیلی است بیوفا

من ماهیم، نهنگم، عمانم آرزوست

اودر پی ارزشهای کلان است، او در جستجوی آن سرچشمه هایی است که زندگانی آدمی را در پرتو راستی «که همان هنجار آفرینش است» سامان می بخشد.

در اینجا سخن از "پاداش" در میان است، و این سخن ما را وا میدارد تا ببیندیشیم که زرتشت در پی چه پاداشی است؟. برای پیدا کردن این پاسخ ناگزیر باید به دوران زرتشت رفت و کار پژوهش را از همانجا آغاز نمود.

در آیین مهری که پیش از زرتشت در فراخنای ایران گسترده بود، "زُروان" که خدای زمان بود دو فرزند همزاد زایید که "اهورا" بودند و "اهریمن". این دو، همسنگ و هم توان بودند، "اهورا" در روشنایی یله (= مُطلق) بسر می برد و "اهریمن" در تاریکی یله. همه ی پدیده های نیک، آفریده های اهورا بودند و همه ی پدیده های زیانبار آفریده های اهریمن. زرتشت این باور را بهم ریخت و از آن روی بگرداند و اهریمن را یکسره از میان برداشت. بجای هم توانی میان اهورا و اهریمن، از فزاینده گی و نوشونده گی در جهان هستی سخن گفت. مولوی هم به این نوشونده گی اشاره ای دارد:

هر زمان نو میشود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

این پیشرفت و فزاینده گی، در چرخه نا ایستای نوشونده گی، آسا یا قانون خداوندی است تا «راستی» که همان «اشا» و هنجار هستی است گسترش یابد و «دروغ» که آشفته گی و نابسامانی است کاهش پذیرد. از دید زرتشت، خواست و آهنگ هستی بخش

چنین است که «نیکی» به جای «بدی» برگزیده شود. در جهان بینی زرتشت، آدمی در گزینش هر یک از این دو نهاده آزاد است و بی هیچ راه بندی می تواند از میان شایست و نا شایست آنچه را که دلخواه او است برگزیند، ولی باید بیاد داشته باشد که آسای داداری، یا قانون خداوندی، آمیخته به دادگری، و خود همان «داد» است، و داد آن است که بد کار کیفر ببندد و نیک کردار پاداش دریابد.

«اشا» نه تنها **هنجار هستی**، بلکه "آسا" یا قانون زندگی مردمان نیز هست. در این جهان بینی، والاترین خویشکاری آدمی **درست اندیشیدن** است. درست است که این خویشکاری بر سه فرمان استوار است که: **هومت** Humata { نیک اندیشیدن } - و **هوخت** Huxata { نیکو سخن گفتن = راست گفتن } و **هورشت** Huarashta { برابر هنجار آفرینش رفتارکردن } اند، ولی دو فرمان وا پسین در پی نخستین فرمان می آیند، زیرا آدمی تا زمانی که نتوانسته نیک بیندیشد، بیگمان نخواهد توانست نیک سخن گوید، چنین کسی هیچ گرایشی به سوی نیکی و راستکاری در خود نخواهد دید. (برخی از پژوهندگان گاتها خواسته اند بدین سه فرمان سامانی آهنگین ببخشند، از اینرو بجای اندیشه، واژه ی «پندار» را گذاشته اند تا با **گفتار و کردار** هم آوا شود، این کار ناروایی است که باید از آن دوری جست، چرا که اندیشه و پندار در هیچ کرانه ای این همان نمی شوند.

در بند هشتم این سرود، زرتشت به **آموزشهای اهورا مزدا** می اندیشد و می خواهد در پرتو "راستی" که همان **سامان هستی و هنجار آفرینش** است، به **رسایی** (= کمال) زندگی دست یابد تا از **آرامش و شادمانی** روان برخوردار گردد.

اگر زندگی بجا باشد در بخش آینده ی این پژوهش، کوشش خواهیم کرد که این بخش از سخن زرتشت را بشکافیم و به درونمایه ی آموزه های او راه پیدا کنیم.

پاینده ایران - هومر ابرامیان

